

((ضمیمهٔ ۵))
شاهرگ دمکراسی کجاست؟
در حاشیهٔ یادداشت گنجی، بهنود و راسخ

حمیدرضا جلالی پور

واکنشهایی که پس از یادداشت گنجی، با عنوان «عالیجناب سرخپوش»، در میان اصلاح طلبان ایجاد شد، یک سؤال اساسی را به وجود آورد که پاسخ به آن با حیات دمکراسی و روند اصلاحات نیز ارتباط دارد. طرح و بررسی این سؤال هدف این نوشته را تشکیل می دهد.

گنجی به عنوان یک منتقد دردمند، شجاع و پرشور در نقد هاشمی، در یادداشت خود تأکید کرد که هاشمی که اینک خود را به طور جدی برای رقابت انتخاباتی و ریاست مجلس نشم آماده می کند، در دو زمینهٔ مشخص باید پاسخگوی شهروندان باشد:

اول، ادامهٔ جنگ بعد از فتح خرمشهر که باعث به شهادت رسیدن صدها هزار تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم شد، هزاران معلول برجای گذارد و میلیاردها دلار خسارات برجای نهاد.

دوم، قتلهای زنجیره ای دگراندیشان و دگرباشان.^۱

برخلاف یادداشتهای قبلی گنجی دربارهٔ عالیجناب خاکستری، شاه کلید و پرتوافشانی در تاریکخانهٔ عاملین قتلهای زنجیره ای، که با استقبال همگانی صاحب نظران اصلاح طلب (و نقادان) روبرو شد، یادداشت عالیجناب سرخپوش با

۱. صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۰/۲۹.

• عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۹.

استقبال همگانی آنان مواجه نگردید. برخی از این صاحب‌نظران یادداشت مذکور را در ادامه روشنگریها و جسارت‌های گنجی ارزیابی کرده و برخی دیگر آن را بر تندروی وی حمل کردند.

دو یادداشت بهنود و راسخ را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای به‌حساب آورد که از این دو واکنش متفاوت حکایت می‌کند. بهنود یادداشت گنجی را در راستای آرامش‌طلبی و مسالمت‌جویی دوم خردادیان نیافت و آن را تندروی خواند. او با ذکر حوادثی متواتر از تاریخ مشروطیت، چنین استدلال کرد که نهادینه نشدن «ظریف نوپای آزادی» و دمکراسی در این مرز و بوم فقط به‌استبداد استبدادیان مربوط نمی‌شود، بلکه تندروی آزادخواهان هم در ایجاد مانع کم‌تأثیر نبوده است؛ یعنی اینکه از ما هم هست که بر ماست.^۱ در واکنش به این ارزیابی، راسخ نوشت: آقای بهنود کلی سخن نگویند.^۲ او استدلال کرد مقایسه و مثالهای بهنود بدون توجه به‌ساختار متفاوت جامعه ایران در دوره‌های مختلف است و تحلیل بهنود از آزادی (و دمکراسی) فاقد واقع‌بینی جامعه‌شناختی است. راسخ می‌گوید، پس از انقلاب مشروطه که در ایران مجدداً استبداد حاکم شد، «تندروی آزادخواهان» نه علت آن بود و نه حتی عامل آن. در اصل در آن زمان درصد بسیار کوچکی از مردم در شهرها زندگی می‌کردند (برخلاف زندگی گسترده شهری در زمان حال) و دمکراسی پدیده‌ای است که با شهرنشینی عجین و هم‌زمان است. دمکراسی وضعیتی نیست که بتوان آن را آرام‌آرام و با خواهش و تمنا از مستبدان گدایی کرد، (و حتی تأکید می‌کند که همیشه این نیروهای حاکم بودند که استفاده از خشونت را به‌عنوان آخرین شیوه بر مردم تحمیل کرده‌اند). لذا در شرایط جامعه شهری فعلی، راسخ نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان نقد گنجی را از عملکرد هاشمی، نقد رفتار کسی که یکی از قدرتمندترین مردان سیاسی دو دهه گذشته بوده و علاقه دارد همچنان این موقعیت را در دهه سوم ادامه بدهد، به تندروی متهم کرد.

دقت در دو واکنش فوق این سؤال جدی را برای اصلاح‌طلبان ایجاد می‌کند که بالاخره ملاک تندروی (و کُندروی) چیست؟ ساختار روستایی-عشایری جامعه زمان مشروطه به کنار، در ساختار شهری و توسعه یافته بر فعلی، که جنبش اصلاحی

۱. حصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۳.

۲. پیشین، ۱۳۷۸/۱۱/۵.

دوم خرداد در آن در جریان است، چگونه می‌توان به تندرویهای منتقدان پی برد؟ آیا هر روشنفکر و منتقدی به صرف اینکه انسان است، شهروند است و صاحب حق (از جمله حق انتقاد کردن) است، مجاز است هر نقدی را به هر میزانی و در هر زمانی مطرح کند؟ (مگر کنترل فضای انتقاد و آثار آن بر روند اصلاحات، مثل باز و بسته کردن شیر آب است که هر وقت احساس فوران کردیم، برای ایمنی اهل خانه فلکه آب را ببندیم و بحران را کنترل کنیم؟) به‌طور مشخص‌تر، آیا در زمانی که اصلاح‌طلبان و مخالفان اصلاح در رقابت حاد انتخاباتی مجلس قرار دارند آیا نقد هاشمی باید با نقد جنگ همراه شود؟ آیا این نوع نقد صرف‌نظر از ساخت شهری جامعه، یک تندروی نیست؟

در پاسخ به این سؤالات باید گفت تندروی در جامعه پیشرفته هم یافت می‌شود و البته ملاکی هم برای تشخیص این تندروی، خارج از حیطه قدرت رسمی سیاسی وجود دارد، و اگر ناقدان جامعه به‌نظریق این ملاکها بر رفتار خود متعهد نباشند چه‌بسا جامعه پیشرفته شکل نخواهد گرفت. از نظر جامعه‌شناختی، تشخیص تندروی باید از طریق ارجاع به «اجماع یا عدم اجماع نسبی که در فضای نقد صاحب‌نظران و ناقدان»، صورت گیرد. اگر تعداد قابل توجهی از صاحب‌نظران و ناقدان اصلاح‌طلب یادداشت عالیجناب سرخپوش را از لحاظ زمانی نامناسب و از لحاظ روشی نامطلوب (مخلوط کردن نقد هاشمی با مسأله بزرگی به‌نام جنگ) و تندروی تشخیص دادند، باید اصلاح‌طلبان قبول کنند که این یادداشت تند بوده است. بنابراین برابر معیار «اجماع صاحب‌نظران و ناقدان»، حتی اگر استدلال به‌نود را قبول نداشته باشیم و با استدلال راسخ همراهی کنیم، ولی باز همین که به‌نود به‌عنوان یک روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب، یادداشت عالیجناب سرخپوش را تندروی می‌داند (و اگر اصلاح‌طلبان دیگری مثل مردیها و یا ده نفر صاحب‌نظری را که در پاسخ به سؤال نگارنده، یادداشت گنجی را تند ارزیابی کردند، به‌آن اضافه کنیم)، حتی اگر جامعه ایران در عصر فراصنعتی هم قرار داشت، باید قبول کنیم که این یادداشت تند بوده، و اگر منتقدان به این معیار پایبند نباشند البته که در جامعه روند اصلاح و دمکراسی آسیب خواهد دید.

به سؤال این نوشته برگردیم. دمکراسی‌شناسان پس از جنگهای جهانی برای پایداری دمکراسی تنها بر آرای مردم یا اصل «هر نفر یک رأی» یا اصل «امکان رقابت

حزبی» (برای تشخیص برنامه بدیل توسط شهروندان) تکیه نمی‌کنند؛ زیرا ممکن است گروهی که اکثریت آرا را در دست دارند، بساط دیکتاتوری اکثریت را پهن کنند و دمار از روزگار اقلیت و منتقدان امور جامعه در بیاورند. یا ممکن است صاحبان ثروت و منزلت در جامعه، در پشت پرده، گروه‌های سیاسی را که به مردم در انتخابات جهت می‌دهند، حمایت و تقویت کنند و سرنوشت جامعه را به سوی منافع و مصلحت خود هدایت کنند. از این رو این دمکراسی‌شناسان، شاه‌رگ حیاتی دمکراسی را در همان امکان ایجاد «فضایی که در آن متفکران و صاحب‌نظران» می‌توانند آرای خود را در نقد نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی بیان کنند، می‌دانند، (لیست از این «فضای نقد» به مرکز حیاتی^۱ و هابرماس از آن به نام «فضای عمومی»^۲ یاد می‌کنند). آنها مشارکت سیاسی شهروندان و رقابت احزاب را برای بقا و حیات دمکراسی کافی نمی‌دانند. به عبارت دیگر اگر همه شرایط دمکراسی برقرار باشد اما «فضای نقد صاحب‌نظران و نقادان» برپا نباشد نه فقط امکان تبانی مخالفان اصلاح و دمکراسی وجود دارد بلکه امکان تبانی اصلاح‌طلبان هم وجود دارد.

برابر این استدلال، گنجی حق دارد و می‌تواند نقد خود را از امور مهم جامعه (مثل موضوع عملکرد پیشین هاشمی) مطرح کند و از قدرت سیاسی باکی نداشته باشد (که ظاهراً ندارد) ولی باید نسبت به «فضای عمومی» یا «مرکز حیاتی» یا همان «فضای نقد صاحب‌نظران» حساس باشد و وفاق یا عدم وفاق نسبی آنها را درباره موضوعی خاص (مانند اظهار نظر آنها درباره یادداشت عالیجناب سرخپوش) ملاک تنظیم میزان و نحوه نقدهای خود قرار دهد. و البته آقای هاشمی نیز که خود را طرفدار توسعه سیاسی اعلام کرده، نباید از موضع تریبون رسمی و با توپ و تشر، منتقدان خود را با برچسب و اتهام امریکایی و انگلیسی‌بترساند و بدین وسیله امنیت شاه‌رگ دمکراسی یا همان «فضای نقد ناقدان» را بر هم بزند. اگر اصلاح‌طلبان و اқشار فرهنگی و منتقد جامعه برای خاتمی احترام قائل‌اند، این احترام فقط به خاطر لباس یا کلام زیبای ایشان نیست، بلکه به خاطر این است که حتی وقتی دو سال پیش منتقدی از سر درد پاره‌ای از رفتارهای خاتمی را با شاه سلطان حسین مقایسه کرد، او «فضای نقد» را به نهبی ناامن نکرد و امنیت آنرا پاس داشت.

جان کلام: شاهرگ دمکراسی در امکان زنده بودن «فضای نقد» است؛ حکومت باید امنیت آن را به عهده بگیرد و ناقدان و صاحب نظران رفتار خود را در هنگام نقادی، با آن بسنجند. سیلان خون از طریق این شاهرگ است که به روند دمکراسی و اصلاح جان می دهد.

((ضمیمه ۶))
مرگ قهرمان*

سید مرتضی مردیها

آیا اصلاح طلبان از آزادی کرباسچی خوشحالند؟ پاسخ به این سؤال دشوار است. چگونه می‌توان از آزادی کسی که به جرم تلاش و توسعه محاکمه و محکوم شد خوشحال نبود؟ اما این یک سوی ماجراست. چگونه می‌توان از آزادی کسی که به واسطه نقض وفاداری آزاد شد، خشنود بود؟

در دهه دوم انقلاب، کرباسچی مدیر اصلی پروژه‌ای شد که علی‌رغم گفتمان حکومتی در پی مدرنیزاسیون کشور بود. این مدرنیزاسیون، حتی اگر چنان‌که منتقدان می‌گویند غیر علمی، ناموفق و مبتنی بر روابط رانتی هم بود، شاید بدون این‌که مروّجان آن از جمله کرباسچی، بدانند یا بخواهند، زمینه‌ساز دوم خرداد شد؛ زیرا توسعه به هر شکل، حتی اگر یکسویه و سطحی و همراه با هزینه هم باشد، با افزایش مطالبات، در حقیقت یک ماشین ناراضی‌سازی است. جامعه‌ای که به‌زور مدرنیزه شد، آن‌وقت مدرنیته را به‌میل خواهد طلبید، و مگر حکایت انقلاب ایران هم همین نبود؟

پس از دوم خرداد، کرباسچی می‌خواست پروژه مدرنیزاسیون (نوسازی سخت‌افزاری) خود را ادامه دهد، و به این ترتیب، مدرنیته (توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی...) هم، لاجرم، ادامه می‌یافت. جرم او همین بود و به‌واسطه آن مورد پیگرد قرار گرفت. دیپلماسی پنهان هاشمی و خاتمی برای نجات او به این دلیل مؤثر نیفتاد

که محاکمه او، در واقع، محاکمه مدرنیزاسیون هاشمی و مدرنیته خاتمی بود. برج، اتوبان، فروشگاه زنجیره‌ای، تابلوی تبلیغاتی، فرهنگسرا، پارک... جلوه‌های یک مدرنیزاسیون نیمه‌تمام بود که کرباسچی برای هاشمی انجام داد و این توسعه شهری زمینه‌ساز تراکم مطالباتی شد که خاتمی برای پروژه مدرنیته خود از آن به‌بهرترین نحو سود جست. کرباسچی توقیف و تحقیر و محکوم شد تا هاشمی و خاتمی، هرچند با منتهای مختلف و روشهای متفاوت، از آن به یکسان پند گیرند و حساسیتهای رقیب مشترک را دریابند. هاشمی یک مدرنیست غیر دمکرات و خاتمی یک مدرن دمکرات بود، و این اشتراک، ولو اندک، کافی بود تا از دید محافظه‌کاران شایسته‌تنیهی واحد باشد.

در جریان محاکمه خود، کرباسچی، شاید باز هم بدون این‌که بداند یا بخواهد، به یک قهرمان ملی بدل شد. دوم خرداد ادعای شرف بود، و دفاعیات کرباسچی، آن‌قدر که می‌توان از یک کارگزار انتظار بُرد، کمابیش در حاشیه همین ادعا قرار می‌گرفت. رفتن به زندان پروژه ناتمام قهرمانی را کامل کرد. او که در فرآیند مدرنیزاسیون مدال سرعت گرفته بود، می‌رفت که در فرآیند مدرنیته مدال مقاومت را هم بر آن اضافه کند. دست کم، بسیاری از مردم، چنین می‌پنداشتند، یا چنین دوست می‌داشتند. دوست می‌داشتند که اگر کسانی بیرون زندان جنبش جامعه مدنی را نهاده‌ینه می‌کنند، کسانی هم درون زندان مقاومت آن‌را نمادینه کنند. دوست می‌داشتند که کرباسچی، حتی اگر با توفیقی اجباری هم قهرمان شده است، احساس مردم را پاس دارد و نقش قهرمان را بازی کند. این، شاید، حتی با محاسبه از نوع کارگزاران هم منطبق بود. نه آیا کرباسچی اگر عقب می‌نشست، دیگر نه کارگزار بود و نه قهرمان، و این‌سان هر دو مدال افتخار را از دست می‌داد؟ جوامع تحت فشار همیشه جوامعی قهرمان‌پرورند، و جامعه ما که از این هر دو خصیصه بهره دارد، در حسرت قهرمان، شاید کرباسچی را درون زندان بیش از بیرون آن می‌پسندید. اما کرباسچی که حس مدرنیته (اگرچه شاید نه اندیشه آن) را تا مغز استخوان چشیده بود، قهرمانی را دوست نمی‌داشت. دنیای مدرن، دنیای مرفه، قهرمان‌پرور نیست و قهرمانی در آن ارزش نیست. چون نیازی به آن ندارد. در چنین دنیایی هیچ‌کس قهرمان را دوست ندارد، حتی خود قهرمان. ما البته در کشوری مدرن و مرفه نیستیم، اما کرباسچی از پیش به استقبال آن رفته بود و برای همین هم نه مردم قهرمان‌پرور را

دوست می داشت و نه کرباسچی قهرمان را. از قول او، راست یا دروغ، نقل کردند که نوری می خواهد قهرمان تاریخ باشد، اما من نمی خواهم؛ می خواهم زندگی کنم: بیرون زندان.

مردم، گنجی، کدیور و نوری را دوست می دارند، چون مقاومت کردند و قهرمان شدند. کرباسچی را، شاید، دوست نداشته باشند، چون مقاومت نکرد و قهرمان نبود. با این همه، حرکت کرباسچی یک درس آموزنده برای ما داشت: به موازات این که به سوی دنیای مدرن گام برمی داریم، از روح قهرمانی و شوالیه گری و فروسیت کاسته می شود. قهرمانها، با همه عظمت شان، یک نسل رو به انقراض اند. شاید حق داشته باشیم از کرباسچی دلزده باشیم، ولی به هر حال باید خود را برای دنیایی بدون قهرمان آماده کنیم. در گفتمان پیش از انقلاب یک مبارز ممکن بود ده سال در زندان بماند و مقاومت کند، در گفتمان پس از انقلاب مقاومت سخن است. در چنین فضایی شاید مجبور شویم معیارهای خدمت و خیانت را باز تعریف کنیم. شاید اصلاً مجبور شویم قهرمانی را باز تعریف کنیم. در این دوران اما، که دوران گذار است، شاید بتوانیم در عین آنکه قهرمانان خود را دوست می داریم، بر آنان که نمی خواهند قهرمان باشند، سخت نگیریم.

((ضمیمهٔ ۷)) مصلحت از حقیقت برتر است*

سید مرتضیٰ مردیها

به نظر شما وظیفهٔ روشنفکر چیست؟ بسیاری به این سؤال این‌گونه پاسخ می‌دهند: روشنفکر باید حقیقت را بگوید. این پاسخ، دلچسب و دوست‌داشتنی است و ظاهری محکم و متین دارد. در عین حال مبهم و گمراه‌کننده است. کار روشنفکر از نگاه من اما، نقد چنین سخنان عامه‌پسندی است که ارزش خود را صرفاً وامدار تکرار و تأکیدند. چه بسیار حقایقی که دانستن آن هیچ نفعی ندارد و چه بسیار حقایقی که دانستن آن جز افزودن رنجها و مخاطرات و کاستن از آرامش و ایمنی رهاورد دیگری ندارد! از پراکندن چنین اخبار و اطلاعاتی چه هدفی را می‌توان دنبال کرد؟

گفتمان انقلابی همواره با مصادره همراه است و برای خلقهای محروم، مصادره بانکها و پادگانها همان‌قدر جذاب و دوست‌داشتنی است که مصادرهٔ اطلاعات و اخبار. برای مردمی که همواره از داشتن، توانستن و دانستن بی‌بهره یا کم‌بهره بوده‌اند، قهرمانانی که اسکناس، اسلحه و اسناد را از انحصار بیرون بکشند و بر سر و روی آنان بپراکنند، البته محبوبند؛ اما آیا به‌صرف این احساس نیاز و لذتی که از تشفی آن دست می‌دهد، می‌توان فتوا کرد که

ای معاف یفعل الله مایشاء بی‌محابا رو زبان را برگشا؟
می‌توان توصیه کرد آیا که

هیچ آدابی و تشریبتی مسجوی هر چه می خواهد دل تنگت بگویی؟ چهار قرن پیش فرانسیس بیکن گفت هر کس می خواهد به علم خدمت کند، برود و هر حقیقتی را که مشاهده کرد ثبت کند. گفت فکتها همچون حبه های انگورند، که چون بر هم انباشته شوند، از آن شراب دانش جاری شود. چهار قرن گذشت تا فیلسوفان و دانشمندان فهمیدند فکت های بی فایده یا زیانمند کم نیستند. برای پیشبرد علم، حقایق را باید گزینش کرد و درون یک نقشه چید. حبه های انگور اگر بی آداب و ترتیب بر هم انبار شوند، به جای شراب، سرکه تلخ و ذائقه آزار نصیب می کنند. این اندیشه که روشنفکر برای خدمت به جامعه باید هر حقیقتی را بگوید، دست کمی از آن ایده ندارد. برای خدمت به جامعه باید نقشه ای در دست داشت، تنها حقایقی که درون این نقشه جای می گیرند، شایسته پخش و نشرند. و معنای مصلحت هم هیچ چیز جز این نیست.

حقیقت وحشی، عربان و تزیینش نشده، گرگی است در پوستین بره، و مدار ارزش خواندن چنین حقیقتی دروغی است بزرگ. چه حجمی از جامعه تحمل همه حقایق را دارند، چه حجمی از نخبگان حتی می توانند مدعی شوند که هر حقیقتی را بدانند برای آنان سودمندتر است؟ آیا شنیدن آمار تمامی زشتیها و زشتکاریها در این جهان بیرون از طاقت ما نیست؟ دیدن آن چطور؟ آیا می فهمیم معنای این سخن پیامبر را که اگر همه حقایق بر ما مکشوف می شد، مرده های یکدیگر را دفن نمی کردیم؟ در این صورت آیا ارزش بودن مطلق حقیقت گویی، یک دروغ گویی مطلق نیست؟ در این صورت آیا مصلحت از حقیقت برتر نیست؟ مصلحت، حقیقت اهلی شده است؛ اسبی است رام شده، با زین و افسار و یراق که ما را بدون خصر زمین خوردن و یا کژ رفتن به سوی هدف خاصی هدایت می کند. آیا ما به منظور لطف در حق نزدیکان خویش، گاه برخلاف میل آنان، در دادن اخبار شوم به آنان، احتیاط نمی کنیم؟ آیا این معنایی جز این دارد که مصلحت، یعنی محاسبه عقلانی سود و زیان، یعنی ترکیب منفعت، سلامت و امنیت، از حقیقت برتر است؟

در این صورت چرا چنین مواجهه ای از طرف روشنفکران با جامعه، به جای خدمت به خیانت تعبیر می شود؟ مصلحت نه تنها از حقیقت که از حق هم برتر است. آیا ما مجازیم در هر شرایطی مطالبات برحق خویش را مطرح کنیم؟ اگر سارق مسلحی در نیمه شب نقدینگی ما را طلب کند، چه واکنشی از خود نشان می دهیم؟

حق این است که نقدینگی من متعلق به من است، اما حق طلبی در چنین شرایطی مرگ طلبی است. چرا شرایطی مشابه این را در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی درک نمی‌کنیم؟ این آموزش تسلیم نیست، آموزش درست مقابله کردن است. درک منطقی موقعیت است. حقیقت‌گویی و حق‌خواهی در خلأ صورت نمی‌گیرد. به حکم محاسبه عقلانی منافع ملی ناگزیریم، پیوستگی طرح مطالبات را به قیمت آهستگی آن تضمین کنیم.

برخلاف انقلاب، اصلاح یک حرکت همراه با طرح و نقشه است. برای همین هم هرگونه پیشروی در آن لزوماً یک حرکت مثبت نیست. افشاگری، برای مردم رنج‌دیده اعم از عامی و روشنفکر، لذت‌آور است. چه کسی است که نسبت به سياهکاریهای جنسی، جنایی و مالی کنجکاو نباشد؟ به‌ویژه هنگامی که فاصله پیدا و پنهان بسیار باشد، و این اخبار، حکم رسواگری به خود بگیرد؛ و به‌ویژه هنگامی که این موارد به سیاستمداران مدعی بازگردد، و بتواند اندکی از آنان داد بستاند. اما نمی‌توان تسلیم این شیب شد و در آن سقوط آزاد کرد.

مشکل اصلی پروژه اصلاح رسوا کردن نیست. بسیاری از مردم، بدون داشتن اطلاعات دقیق، پیشتر از ما، به این نتایج مورد نظر رسیده‌اند. اطلاع‌رسانی به آنان باید به‌گونه‌ای باشد، که آنها را در انتخاب سیاسی خود مطمئن کند. بیش از این، آنها را به سمت قهر می‌راند، یا به معنای خشونت، یا به معنای دوری، و این هر دو نامطلوب است. شاید من هم بتوانم در همراهی با پروژه افشای حداکثری محبوب‌القلوب شوم، ولی نمی‌خواهم. می‌دانم این‌گونه سخن گفتن، بسیاری را می‌آزارد، و حتی کار را به اتهامهایی از نوع «معامله پایاپای اصلاح با قدرت» و «همراهی با شیوه‌های مافیایی سیاست» می‌کشاند، اما باکی نیست. این بهایی است که برای عقلانیت باید پرداخت.

آن زمان که در هر گوشه‌ای روشنفکری علمی می‌افراشت، هر چه به خاطر فاطرش خطور می‌کرد، بلافاصله بر زبان جاری می‌ساخت، و تمام مسؤولیت را متوجه حاکمان می‌کرد، گذشته است. دوره‌ای که در آن شجاعت و صداقت و قاطعیت و دشمنی با قدرت، سرمایه کافی و وافی روشنفکری بود، گذشته است. بدون یک اجماع حداقلی نمی‌توان نقشه داشت و بدون نقشه اصلاح امکان ندارد. روشنفکری که ذیل پروژه اصلاح فعالیت می‌کند، فعال مایشاء نیست. باید به مصلحت‌گردن نهد. اما هر مصلحتی مصلحت فردی یا گروهی نیست.

در بسیاری مواقع وقتی سخن از مصلحت می‌گوییم مصالح ملی، با معیار اجماع حداقلی روشنفکران، را در نظر داریم. کسی که فارغ از مصلحت بود، چه روشنفکر سیاسی باشد یا غیر سیاسی و چه حزبی باشد یا غیر حزبی، داعیه تدبیر و تأمل نمی‌تواند داشته باشد. او یک رند عالم‌سوز است.

رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه کار

کار ملک است آن‌که تدبیر و تأمل بایدهش
اگر در مقام روشنفکر یا در مقام سیاستمدار، به دنبال کار ملک و اصلاح آنیم، ناچار از مصلحت‌بینی هستیم. آری اگر رند عالم‌سوز شدیم، می‌توانیم بی‌محابا زبان را برگشاییم، تاریک‌ترین حقایق را روز روشن در ملاء عام و در محضر ارباب جور بر زبان بیاوریم. ولی فراموش نکنیم که آیین فراغت از عقلانیت است، چون فراغت از مصلحت و محاسبه است؛ نه برای شخص من یا حزب من، (که وجود ندارد) بلکه برای روند عمومی تغییرات فرهنگی و سیاسی. شفاف کردن فضای سیاست و نقدپذیر کردن مسئولان، نیاز بزرگ امروز ماست؛ اما اگر مطالبه چنین حقی، بدون روش و سنجش، از سوی عامه مردم و یا روشنفکران غیر سیاسی طبیعی باشد، از سوی روشنفکران متعهد به پروژه اصلاح شگفتی‌آور است.

حافظ یک رند عالم‌سوز است و سعدی حکیمی در کار تدبیر مُلک. شکی نیست که حافظ، حتی برای من، جاذبه‌ای بیش از سعدی دارد. حقایق نابی را که کشف می‌کند، بی‌هیچ آداب و ترتیبی می‌گوید، و تا پای محاکمه به جرم نامسلمانی هم می‌رود. سعدی اما مصلحت‌بین است؛ حقایق را گزینش می‌کند و بر آن است که دروغ مصلحت‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز، و به واسطه گفتن همین سخن عقلانی جاذبه او کمتر است. اما با حافظ، علی‌رغم تمام شیرینی و محبوبیت رندان‌اش، جامعه نمی‌توان ساخت و اصلاح نمی‌توان کرد. با سعدی می‌توان. چون برای سعدی حقیقت‌گویی چیزی از سنخ احساس تکلیف نیست، که ناگاه به جان چنگ می‌زند و مثل جنین سرازیر شده، دیگر یارای مخفی ماندنش نیست. گزینشی است درون نقشه و با هدف مصلحت جمعی.

(ضمیمه ۸) بازی با مرگ*

اسکات مک‌لیود^۱

شیوه روزنامه‌نگاری آتشین و دلیرانه گنجی چگونه بر تغییر صحنه سیاست در ایران تأثیر نهاد.

جمهوری اسلامی ایران هنوز به موسیقی روی خوش نشان نمی‌دهد، به همین دلیل هیچ ستاره پاپ حقیقی در ایران وجود ندارد. اما اکبر گنجی این روزها تقریباً به هر جا که پامی‌گذارد مانند ستارگان پاپ دور و برش را شلوغ می‌یابد. و حتی این روزنامه‌نگار که در کار افشاگری، نقش درجه یک دارد، ماه گذشته در یک جلسه سخنرانی در دانشگاه تهران حاضر شد، دانشجویان نام او را با تشویق فریاد می‌کردند تا اینکه او به صحنه رفت و سخنرانی کرد. این انتخابات محل جلوه محبوب‌ترین سیاستمداران اصلاح طلب است. در جلسه‌ای مربوط به انتخابات آن کس که طوفان به پا کرد گنجی بود. وقتی او وارد شد جمعیت فریاد «گنجی! گنجی!» سر دادند. او که زمانی عضو رسمی سپاه پاسداران و کارمند وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود، اکنون در سن چهل سالگی مقامات جمهوری اسلامی ایران را به صحنه حسابرسی فراخوانده است. آن هم به نحوی که تاکنون هیچ روزنامه‌نگاری جرأتش را نداشته است. نیشها و سخنان طعنه‌آمیز او یکی از قویترین چهره‌های رژیم یعنی علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی را در انتخابات پارلمانی ماه قبل به زیر کشید.

* تایم، ۶ مارس ۲۰۰۰، صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۲/۱۲.

نوشته‌های گنجی باعث شد که دوستان او نگران جاننش شوند. او به‌طور مداوم مورد تهدید قرار گرفته است. گنجی در مصاحبه‌ای با تایم با خنده می‌گوید: «فکر می‌کنم من آدمی هستم که باعث دردسر می‌شوم». ناگهان جدی می‌شود و می‌افزاید «من نام این کار را بازی با مرگ می‌گذارم. ممکن است روزی برایم اتفاقی بیفتد. این مبارزه در راه اصلاحات گرچه قانونی است اما هزینه‌هایی هم دارد». علاوه بر حمایت پرشور مردم، اطلاعاتی که درباره قتل‌های زنجیره‌ای به او می‌رسد، مایه تشویقش می‌شود. گنجی منابع خبری خود را افشا نمی‌کند اما آنان را همچون خودیهایی می‌داند که وودوارد و برنشتاین^۱ را تغذیه اطلاعاتی می‌کردند. این روزنامه‌نگار انتشار اطلاعاتش را اوایل سال گذشته آغاز کرد؛ بدین ترتیب که در مقالاتش وزارت اطلاعات را مربوط کرد با قتل دهها روشنفکر و چهره‌ها و اشخاصی که به‌طریقی برنامه‌ریزی شده به قتل رسیدند. این قتلها از آنجا ناشی می‌شد که مقتولین از کارهای غیر قانونی حکومت باخبر بودند. بر وفق آنچه او «پاک کردن ننگ بارنگ» می‌نامد، گنجی با انتشار مقالات پی در پی توضیح می‌دهد که چگونه اشباح، فریبانیان خود را انتخاب و سپس نابود می‌کردند.

گنجی از متهم ساختن مقامات رسمی به صدور حکم قتل خودداری می‌کند. به این ترتیب او با انداختن بار تقصیر بر دوش «شاه کلید» و «عالیجناب خاکستری» بر شعله اشتیاق خوانندگانش می‌افزاید. در تهران اکثراً مصداق این کنایات را علی فلاحیان، وزیر پیشین اطلاعات و برخی از مقامات ایران می‌دانند.

با این حال وقتی که رئیس جمهور سابق اوایل امسال به‌صحنه رقابت انتخاباتی برای ورود به مجلس قدم نهاد، گنجی با شادمانی این شگردهای ادبی را به کنار گذاشت. او با این قصد که رفسنجانی قدرتمند را از «آسمان به زمین» آورد، در مقالاتش پرسشهای زورآوری را مطرح کرد و از رفسنجانی خواست تا آنچه را درباره قتلها می‌داند توضیح دهد و بگوید چرا جنگ با عراق که بیش از سیصد هزار ایرانی در آن کشته شدند بی‌آنکه ضرورتی داشته باشد این همه سال طول کشید. رفسنجانی در انتخابات با وضعیت خجالت‌باری روبرو شد. طبق نتایج اعلام شده در پایان هفته، او در میان سی نماینده تهران رتبه سی‌ام را به دست آورد و شانس‌اش را

۱. روزنامه‌نگارانی که ماجرای واترگیت را افشا کردند.

برای ریاست مجلس ایران به خطر انداخت. «احمد بورقانی» یک مقام پیشین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، می‌گوید «در تاریخ روزنامه‌نگاری ایران، به زحمت می‌توان برای شجاعت گنجی نظیری یافت. او پرده را کنار زده است.»

فلاحیان و رفسنجانی به نوبه خود نوشته‌های گنجی را دروغ دانسته‌اند. حتی بعضی از لیبرالهای ایران، که بیمناک و اکنش شدید علیه اردوی اصلاح‌گرایانند، معتقدند گنجی تند می‌رود. مرتضی مردیها، یکی از نویسندگان روزنامه عصر آزادگان، می‌گوید: «ما باید از سنجیده بودن رویکردمان مطمئن باشیم. شیوه گنجی مثل شاخ به شاخ شدن دو ماشین در یک تصادف رانندگی است. گاهی واقعیت بیش از حد تلخ است و لازم نیست به آن نظر بیندازیم.»

اما باعث خوشحالی اکثر اصلاح‌طلبان این است که گنجی — هوادار پاکباز رئیس جمهور خاتمی، خواننده پرشور فلسفه غرب و فرزند یک کارگر پمپ بنزین — از نظر انداختن پرهیز نمی‌کند. گنجی به عنوان کسی که در هنگام انقلاب آیت‌الله خمینی یک فعال خیابانی بود اکنون مصرّ است که بنای دمکراسی ایران لازمه‌اش پذیرفتن خطاهای گذشته حکومت اسلامی است. اینکه آیا گنجی خواهد توانست به مبارزه خود ادامه دهد یا نه محک اساسی [توفیق یا شکست] اصلاح‌طلبان ایران به شمار می‌آید. این محک، مانوری است که اصلاح‌طلبان علیه محافظه‌کاران تندرو به راه انداخته‌اند؛ محافظه‌کارانی که مهار نیروهای امنیتی و نظام قضایی را در دست دارند. اگر گنجی بتواند زنده بماند، در ایران کمتر کسی از اینکه او از پس دادگاههای اسلامی توانسته برآید، دچار تعجب خواهد شد. اولین برخورد او با نظام قضایی، چند سال پیش از این، سه ماه حبس برایش به دنبال داشت. جرمش این بود که در یک سخنرانی، به زعم مقامات دینی، بر نظام اسلامی این برچسب را زد که نظام مذکور نوعی نظام فاشیستی است. گنجی می‌پذیرد که آواز او به گوش آیت‌الله‌ها خوش نمی‌آید.

نمايه

اطلاعات (روزنامه) ۹۱، ۹۷، ۱۲۵، ۱۴۰،	آريا (روزنامه) ۱۲۴
۱۴۲	آفتاب امروز (روزنامه) ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۳،
افسانه زنيوران ۶۳	۱۳۴، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۷،
افغانستان ۱۳۷	۲۲۱
امامی، سعيد ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲،	آلمان ۱۳۸
۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲،	آنکارا ۱۹۹
۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵،	
۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۹۷،	ابرار ۱۹۱
۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،	ابطحی، سيد محمد علي ۱۹۹
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،	اتحاد شوروي ۱۴۴، ۱۷۹
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۷۰،	اخبار اقتصاد ۱۸۸
۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۳۴،	اخلاق سيکوماخوس ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
امريکا ۲۸، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۵،	۱۶۳، ۱۶۵
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۸۹،	ارزشها (معتنامه) ۳۳، ۸۸
۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲،	ارسطو ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
انتخاب (روزنامه) ۸۱	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
انصاری، مجيد ۴۵، ۱۱۳	اروپا ۲۰۲
انگليس ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹،	استالين ۱۴۴
۱۹۱، ۲۰۸، ۲۳۹	استوارت ميل، جان ۱۷۴، ۱۷۵
ایتاليا ۱۸۹	اسطوره چارچوب ۱۱
ایران ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،	اصفهان ۵۴، ۱۳۳، ۲۲۳

- ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۶۴، جامع السعادات ۱۶۱، ۱۶۴
 ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، جامعه (روزنامه) ۳۸
 ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ایران (روزنامه)
 ۱۵۴، ۱۹۰، جلایی پور، حمیدرضا ۱۶۷، ۱۶۸،
 ۱۶۹، ۱۷۳، ایران فردا (هفته نامه) ۱۹۳
 ۱۷۹، برژنف، لئونید ایلیچ
 ۱۳۴، برقی، اشرف السادات
 ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۰۲، بلژیک
 ۱۵۵، بهشتی (آیت الله)
 ۱۶۸، ۱۷۳، بهنود، مسعود
 ۱۹۵، پرهام، باقر
 ۱۸۶، پلورالیسم
 ۱۳۴، پورمحمدی، مصطفی
 ۱۹۹، تاج زاده، مصطفی
 ۱۴، تاریخ تمدن
 ۱۶۵، تاریخ فلسفه غرب
 ۱۲، ۶۱، ۷۱، ۱۴۸، ۲۰۲، تاریخخانه اشباح
 ۲۵۸، ۲۵۷، تایم
 ۱۹۹، ترکیه
 ۳۸، توس (روزنامه)
 ۱۵۹، توماس قدیس
 ۷۸، ۹۰، ۹۱، ۹۹، ۱۳۳، ۱۵۲، تهران
 ۱۷۹، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،
 ۲۵۸، تهران تایمز (روزنامه) ۱۰۹
 ۱۹۹، ۱۴۵، حافظ
 ۱۴۵، حدیث بندگی و دل بردگی
 ۳۳، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، حسینیان، روح الله
 ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۵۷، ۵۸
 ۹۷، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۲، ۲۱۱
 ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۸، خاتمی، سید محمد
 ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۹
 ۳۰، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۶۶، خرداد (روزنامه)
 ۷۹، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۵۶،
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۹، خرمشهر
 ۱۳۶، خمینی، سید احمد

- دانشمند و سیاستمدار ۱۴۴
 درباره آزادی ۱۷۴
 دریابندری، نجف ۱۶۵
 در پیچه گفت‌وگو (ماهنامه) ۱۰۵
 در زنی نجف‌آبادی ۱۹۲، ۱۹۳
 دکتر مصدق ۲۴
 دو گیز، دوک ۱۹۵
 راسل، برتراند ۱۶۵
 رامسر ۱۵۳
 راه نو (هفته‌نامه) ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۳۸
 رسالت (روزنامه) ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳
 ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰
 رفسنجان ۱۸۱
 رودسر ۱۵۳
 روشنفکران و عالیجنابان خاکستری ۱۱۳،
 ۱۱۶
 رهبرپور ۶۱، ۷۶، ۷۸، ۹۷
 زن (روزنامه) ۳۴، ۴۱، ۴۲
 زیباکلام، صادق ۱۴۷
 سروش، عبدالکریم ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۹۹
 سعیدی سیرجانی، علی اکبر ۵۲، ۵۹
 ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۷۴، ۹۰، ۹۷، ۱۰۴
 ۱۲۵، ۱۳۳
 سلام (روزنامه) ۳۲، ۴۲، ۴۸، ۶۶، ۷۹،
 ۹۵، ۹۶
- سنجری، سیامک ۵۷، ۶۴، ۷۰، ۹۶
 ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۸۴، ۲۰۲
 شاهرگ دمکراسی کجاست؟ ۱۶۷
 شریعتی، علی ۱۹۹
 شمس‌الواعظین، ماشاءالله ۲۶، ۳۳، ۳۷
 شوکران اصلاح ۸۴
 شیانی، عباس ۱۷۹
 شیخ‌الاسلامی، جواد ۱۷۴
 شیلی ۱۱۸، ۱۹۳
 صبح امروز (روزنامه) ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۸،
 ۳۱، ۴۹، ۶۱، ۷۲، ۷۷، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۸،
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۷
 صحیفه نور ۸۴، ۱۳۹، ۱۴۲
 عبدی، عباس ۱۴۸
 عبور از بحران ۱۸۰، ۱۸۱
 عراق ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
 عربستان سعودی ۱۹۰، ۲۰۰
 عصر آزادگان (روزنامه) ۲۴، ۳۰، ۳۶، ۳۸،
 ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۸۱، ۸۶، ۸۹، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰،
 ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰،
 ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱،
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۹

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۰	فتح (روزنامه) ۸۱، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۳
گاردین (روزنامه) ۱۵۲	فلاحیان، علی ۳۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
گجی، اکبر ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۵۸	۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۵۸، ۲۵۹
گولاگ (مجمع الجزایر) ۱۲۲	قاسم مقامی، فاطمه ۵۷، ۶۲، ۷۰، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۸۴، ۲۰۲
لطفی، محمد حسن ۱۶۰، ۱۶۱	قصر شیرین ۱۳۴
لوموند (روزنامه) ۳۸، ۱۲۵	قم ۲۵، ۲۶، ۵۱، ۱۳۴، ۱۸۶
لویی بناپارت ۱۹۵، ۱۹۶	کانت ۴۳
مارکس، کارل ۱۹۵	کدیور، محسن ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۲۸،
متفکران روس ۳۷	۳۰، ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۵۲
مجتبوی، سید جلال الدین ۱۶۱	کرباسچی، علامحسین ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۷۹، ۸۷، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۲۱، ۲۲۲،
مردیها، سید مرتضی ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
مشارکت (روزنامه) ۱۸۳	کرج ۱۵۲، ۱۸۱
مصباح یزدی، محمد تقی ۱۸۶	کلیتون ۱۸۹
مطهری، مرتضی ۱۹۹	کهل، هلموت ۱۸۹
مظلومان، رضا ۲۰۳	کیان (ماهنامه) ۳۷
ملا مهدی نراقی ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴	کیهان (روزنامه) ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
ملکیان، مصطفی ۱۷۱	
منتظری (آیت الله) ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۳،	

- ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۸۴، ۱۵۲، هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر ۴۱، ۵۱،
 ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۲۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۷۶، ۷۷، ۹۳، ۹۴، ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷،
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۰،
 ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲،
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۷،
 هاشمی، سید مهدی ۳۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
 هاشمی شاهرودی ۷۵، ۲۱۲،
 هاشمی، فائزه ۴۱، ۱۲۲،
 هاشمی گلپایگانی ۱۲۶،
 هاشمی، محمد ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷،
 ۲۰۸،
 هایدگر، مارتین ۱۳۸،
 هجدهم برومر لویی بناپارت ۷۳، ۱۹۵،
 هلر، اگنس ۱۴۴،
 هشتری (روزنامه) ۴۰، ۱۲۳، ۱۲۷،
 ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۲۱،
 هم‌میهن (روزنامه) ۴۰،
 ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۸۴، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۲۱،
 منتظری، محمد ۱۵۲،
 موسوی اردبیلی (آیت‌الله) ۱۵۵،
 موسوی خونی‌نی‌ها ۱۹، ۲۵، ۳۲، ۴۲،
 ۴۵، ۸۰، ۱۸۵، ۲۱۶،
 مولوی ۱۹۹، ۲۰۰،
 مونیکا ۱۸۹،
 مهاجرانی، عطاء‌الله ۱۸۱،
 نشاط (روزنامه) ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۲، ۱۵۶،
 نقدی بر تمام فصول ۱۴۸،
 نوربخش، محسن ۱۴۸،
 نوری، عبدالله ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸،
 ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲،
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳،
 ۸۴، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۱۱،
 ۲۲۲،
 نولته، ارنست ۱۴۴،
 نیک‌آهنگ، کوثر ۱۸۱،
 وافری، بتول ۶۱، ۹۷،
 وبر، ماکس ۱۴۴، ۱۷۴،
 هابرماس، یورگن ۱۳۸،

The Red Eminence and the Gray Eminences

**Pathology of Transition to the
Developmental Democratic State**

Akbar Ganji



**Tarh-e Nō
Tehran 2000**



حکمرانی روشی است که برای رسیدن به نایج نامعیر
 اساس بر روشی حکومت بر محور برتری و طرد انتخابات
 مستمر معویض می شود. بی اقلیت محالان برای همیشه
 تضمیر می گرا. دیگر اندیشه ها، اندیشه های بدیل اسط می دهند
 گریشار سبک های مختلف بدکی تبلیغ و محفوم می کنند
 هر دو بریغ می شو، حکومت خود دم و مستی بر ای آغاز است
 هیچ کس بهتر خود به سعادت ابار تشخیص نمی دهد،
 هیچ کس نمی تواند خود را بسوره نگرا، محسوب کند
 جای دیگر در باره سر نوشت بها تصمیم بگیرد، حکومت هیچ
 بر گروه، حزب، پیدایی سکتب قبل تصمیم نمی شود
 هر شهرویدان نظام فکری و اجتماعی خاصی نخواهند
 ن بظا یا خواست مردم صحبه با ترک خواه کرد، سترا
 بکراسی، لترا، صل پاری و فوع است نه نتیج داری
 پیداند یا گسترش نف با فادی حیطه عمومی حتی
 یادداشت های جموعا حاضر بر مطا گرانپهای نف تا فعدا
 بصون بماند و با رستش گرفتار پالش پیش فرض های
 بر سلاجات هر چه دسترس می رسد

عالمی کتاب سرخپوش

 کتابخانه آذربایجان 33140

فانلی

34-01-0

